



مدرسان شریف

فصل اول

«فتح ایران به دست اعراب مسلمان»

درسنامه (I): ورود اعراب به ایران

فتح ایران

درباره اخبار فتوح اعراب در ایران مبالغه‌ها و خطاهای بسیار رفته است. روایات اعراب عراق از گزاف و خودستایی آکنده است. چنانکه اخبار خداینامه‌های ایران نیز از نفرت و بهانه‌تراشی خالی نیست.

علت اساسی حمله عظیم اعراب (تازیان) نه تغییرات اراضی شبه جزیره عربستان از قبیل خشکی سرزمین‌های آباد بود که طبعاً منجر به اقدامات وسیع‌تری از طرف ساکنان آن می‌گردید و نه لزوم راه تجارت و نه حرص غارتگری تازیان. اگرچه این علل که از زمان قدیم در مورد اعراب معروف بوده و صفت ویژه تمام اقوام چادرنشین به حساب می‌آمد. در هجوم اعراب قبل از هر چیز، دین جدید و اعتقادات تازه‌ای بود که حضرت محمد (ص) به آنان ارزانی بخشیده بود. دیگر جای تردید نیست که دین یکتاپرستی پایدارترین علت محرک کشورگشایی مسلمانان بوده است.

ایران از روزگار دیرین از جهات مختلف با اعراب نزدیکی و مناسبات دوستانه داشت. پیش از عصر ساسانی قبایل عرب در ناحیه دجله و فرات سکونت یافته بودند. به طوری که در حیره، در ساحل راست یا چپ فرات دودمان منذر عرب لخمی مسکن داشتند که عموماً خراج‌گزار دولت ساسانی به‌شمار می‌آمدند. در زمان پادشاهی خسرو دوم، پرویز (۶۲۸-۵۹۱ م) پادشاه حیره، نعمان بن منذر که تحت‌الحمایه او بود مورد خشمش قرار گرفت و او را در سال ۶۱۳ م در زیر پای فیل هلاک کرد. این حرکت خسرو پرویز جماعتی از عرب را خشمگین ساخت و از میان آن‌ها قبیله بکر بن وائل، علناً بر ضد عمال خسرو پرویز قیام کردند. در طی جنگی که به جنگ ذوقار موسوم است، لشکریان خسرو پرویز را شکست دادند. جنگ ذوقار اگرچه در تاریخ ایران از لحاظ نظامی اهمیتی ندارد، اما برای اعراب واقعه بسیار مهمی بوده و داستان ذوقار در افسانه و شعر عرب به عنوان یکی از ایام‌العرب «روزهای قهرمانی عرب» نام گرفت. چرا که اولین شکست ساسانیان از عرب‌ها بود.

در زمان خلافت ابوبکر یکی از رؤسای عرب از قبیله بنی‌شیبان که مثنی‌بن حارثه نام داشت، تحرکات نظامی را در حیره آغاز نمود و در این مدت او و سپاهیان‌ش به بلاد سرحدی ایران صدمات بسیاری زدند. خالد بن ولید فرماندهی جنگ عراق را به عهده گرفت و تا ربیع‌الاول سال ۱۳ ق حیره فتح شد. با فتح حیره کلید تصرف بین‌النهرین به دست مسلمانان افتاد، المثنی جانشین خالد که یکی از رؤسای قبیله بکر بن وائل بود هر لحظه در اثر پیشروی ایرانیان از فارس در معرض خطر قرار گرفت. این پیشروی تا خرابه‌های بابل قدیم نزدیک حیره ادامه یافت، ولی به شکست ایرانیان منتهی گشت و برتری اعراب را تا فرات تأمین نمود.

چون خلافت به عمر رسید، پدر مختار معروف یعنی ابوعبید ثقفی از طرف خلیفه به سرداری سپاه مأمور فتح ایران شد. ابوعبید در نزدیکی کوفه کنونی بر کران فرات با سپاه ایران که فرماندهی آن با بهمن جادویه بود، مواجه گردید. این جنگ به واقعه جسر (سال سیزدهم یا چهاردهم هجری) معروف گردید. در این نبرد جمع کثیری از مسلمین و ابوعبید به دست ایرانیان به قتل رسیدند و مسلمانان برای بار نخست در جنگ با فیل‌ها مواجه شدند.

پس از وقفه‌ای یکساله از نبرد جسر در سال ۱۴ ق، جریر بن عبدالله بجلی با جمعی از اعراب به سمت سواد عراق سرازیر شد و چون خبر حرکت ایشان به یزدگرد سوم رسید، او سرداری را به نام مهران پسر مهربنداد همدانی با دوازده هزار لشکر به جلوی جریر و یارانش فرستاد. مهران و سپاهیان‌ش در محل نُخَيْلَه با اصحاب جریر روبرو شدند. در این جنگ که به واقعه نخيله یا به مناسبت نام سردار ایرانی به یوم مهران معروف است، مهران به قتل رسید و لشکریانش شکست خوردند. هجده ماه بعد از فتح نخيله، اعراب به قصد تسخیر پایتخت ایران، مداین، که در ساحل چپ دجله قرار داشت خود را آماده کردند. عمر فرماندهی سپاه اعراب را به سعد بن ابی وقاص سپرد. ایرانیان نیز درصدد دفاع از مرزهایی که با اعراب داشتند برآمدند. این مهم به رستم بن فرخزاد، فرمانده سپاه آذربایجان سپرده شد. نبرد اعراب و ایرانیان در محلی به نام قادسیه رخ داد. در این نبرد رستم به هلاکت رسید و سپاهیان‌ش شکست خوردند. در میان غنایمی که در این جنگ به دست مسلمانان افتاد، علمی بود که فاتحان عرب آن را درفش کاویان می‌خواندند.



سعد چون از کار قادسیه فارغ گشت، دو ماه در همانجا ماند و به دستور عمر زنان و کودکان را با عده‌های از لشکریان در «عتیق» بگذارد و خود با سایر لشکر مداین را تصرف نمود.

یزدگرد از نبرد جلولا بر آن شد تا یک بار دیگر سپاهی تجهیز کند تا مگر اعراب را از عراق براند. از این روی در ری فرمان‌هایی در این خصوص صادر کرد، و نهاوند که ناحیه حلوان را به ایران مرکزی پیوند می‌داد، برای آخرین سنگر مناسب شناخته شد. نعمان بن مقرن با سپاهی از مسلمانان راه نهاوند را در پیش گرفت. فرمانده ایرانیان مردانشاه پسر هرمزد معروف به ذوالحاجب بود.

جنگ سه روز طول کشید، نعمان در جنگ کشته شد، اما نبرد ادامه یافت و سپاه ایران شکست خورد. با فتح نهاوند که اعراب آن را فتح الفتوح خواندند، آخرین مقاومت متشکل ایرانیان در برابر تازیان درهم شکسته شد و دیگر مانعی برای تصرف ایران نماند.

بعد از این جنگ، لشکریان کوفه و بصره نقشه خویش را در جنگ‌های آینده جدا کردند. کوفیان مأمور اصفهان و آذربایجان و ری و بصریان مأمور فارس و کرمان و شمال و جنوب ایران گشتند. فتوح البلدان تألیف بلاذری که به قولی ایرانی الاصل بود، منبع عمده اطلاعات در زمینه این جنگ‌ها و پیکارهای آینده است و دیگران گفته‌های او را تکمیل کرده‌اند.

فتح سراسر بلاد ایران، برخلاف آنچه از روایت سیف بن عمر برمی‌آید، در زمان خلافت عمر تمام نشد، بلکه فتوح اعراب در ایران تا روزگار امویان که آغاز خلافتشان سال ۴۱ ق بوده ادامه داشته است.

بخش علیای نواحی غربی - مرکزی ایران ماه الکوفه و مرکز آن دینور، و بخش سفلی آن ماه البصره و پایتختش نهاوند بود. اعراب پس از پیروزی نهاوند در جبال، پادگان‌هایی در شیراز و اهواز ساختند.

پس از نبرد نهاوند، یزدگرد سوم با سپردن ری به دست سیاوخش مهرانی، مرزبان محلی به اصفهان گریخت. سیاوخش با بهره‌گیری از یاری اهل دماوند به دفاع از شهر برخاست. اما تلاش‌های بی‌فایده بود، چرا که یکی از اعیان شهر به نام فرخان به مسلمانان پیوست و اعراب توانستند ولایت ری را ضبط کنند. چون ری سقوط کرد، فرمانروای دماوند که عنوان دینی مصمغان داشت با قبول پرداخت جزیه به اعراب با آن‌ها از در مصالحه درآمد.

پس از آن‌که قزوین در سال ۲۴ ق تسلیم فاتحان عرب شد این شهر به پادگان عرب در برابر تاخت و تازهای اهل دیلم مبدل گردید. عتبه بن فرقدالسلمی، فاتح حقیقی آذربایجان بود و فتوح عرب را در شمال غرب ایران توسعه بخشید.

ابوموسی اشعری که ولایت بصره را داشت، به کار فتح خوزستان دست زد. تنها شهر شوشتر که مرکز بزرگ کارهای آبرسانی بود توانست در برابر اعراب به فرماندهی هرمزان به دفاع برخیزد، ولی سرانجام محاصره آن در هم شکسته شد و ابوموسی اشعری، احنف بن قیس را به تسخیر کاشان فرستاد که با جنگ شهر را فتح نمود.

کنارنگ یا مرزبان طوس به شرط آن‌که در فرمانروایی ناحیه خود باقی بماند تسلیم اعراب شد.

مرو، آخرین پناهگاه یزدگرد سوم بود. که ماهوی سوری، مرزبان آن ظاهرأ به خاندان محتشم سون تعلق داشت. ماهوی سوری تسلیم عبدالله بن عامر که جانشین ابوموسی اشعری شده بود، شد و برخی از هپتالیان را بر پادشاه برانگیخت و چون یزدگرد از توطئه با خبر شد از شهر فرار کرد و به دست قاتلی گمنام در آسیای کشته شد. با مرگ یزدگرد در حقیقت دیگر هیچ امیدی باقی نمانده بود و مقاومت‌های محلی هیچ نفعی نداشت. با این همه، فتح سراسر بلاد ایران، به صورت منظم و تدریجی ادامه داشت.

پس از فتح ایران، بادیه‌نشینان عرب از کوفه و بصره که در همسایگی ایران بودند، به ایران سرازیر شدند. در همان سده نخست هجرت، مناطقی نظیر همدان، اصفهان و فارس و در پی آن‌ها قم، کاشان، ری و قزوین و حتی آذربایجان شروع به جذب مهاجران عرب کردند. بعدها قبایل عرب در قومس، خراسان و سیستان به واسطه جاذبه اقلیمی این نواحی که با طرز معیشت عرب سازگار بود کوچ‌نشین‌هایی ایجاد کردند.

در ورود اعراب به مداین ایرانیان آن‌ها را دیوان می‌نامیدند و در سیستان آن‌ها را پیروان اهریمن می‌خواندند. در این مهاجرت‌ها ویژگی‌های جغرافیایی خراسان بیش از نقاط دیگر با شیوه زندگی عرب هماهنگی داشت. این مهاجران نیمی از بصره و نیمی از کوفه بودند. در سیستان و مشرق خراسان غلبه با طوایف بکر و تمیم بود، در صورتی که در مغرب خراسان و حدود قومس طوایف قیس غلبه داشتند. طایفه دیگری که قدری دیرتر از دیگران به خراسان آمد طایفه ازد بود. بعدها غلبه جمعیتی با مهاجران بصری بود و اختلاف دیرینه اعراب قحطانی و عدنانی را نیز با خود داشتند.

کج مثال ۱: فتح آسیای مرکزی با تسلیم ماهویه مرزبان مرو در برابر کدام سردار مسلمان، اندکی بعد از درگذشت یزدگرد سوم ۳۲ هـ. ق. / ۶۲۵ م. آغاز شد؟ (سراسری ۹۶)

(۱) ابوموسی اشعری (۲) عبدالله بن عامر (۳) ربیع بن زیاد حارثی (۴) قتیبه بن مسلم باهلی

پاسخ: گزینه «۲» در سال ۲۹ ق عبدالله بن عامر از طرف عثمان، جانشین ابوموسی اشعری در امارت بصره گردید و مدت کوتاهی پس از آن فتوحات را در فارس کامل کرد و استخر، دارابگرد و جور (فیروزآباد کنونی) را فتح کرد. در سال ۳۱-۳۰ ق سمت خراسان پیش روی نمود و هپتالیان را شکست داد و تمامی مناطق آسیای میانه تا حدود مرو و هرات را تصرف کرد.

اوضاع دینی و مذهبی

در جنگ‌های میان ایرانیان و اعراب، به ویژه در طی فتح دجله - فرات در عراق، آنهایی که در برابر اعراب مقاومت کردند یا در میدان نبرد جان باختند و یا اسیر شدند و به عنوان بخشی از غنایم به بردگی گرفته شدند. یک پنجم از این اسراء و کلیه اجناس غنایم سهم خلیفه می‌شد و مابقی میان جنگجویان تقسیم می‌گردید.



اسرای زن و مرد توسط فاتحان به کارهای سخت گمارده می‌شدند به طوری که مردان را به کار کشت و برآوردن بنا می‌گرفتند و از زنان در کارهای خانه بهره می‌بردند. ابولؤلؤ فیروز که در ابتدا غلام مغیره بن شعبه بود، از جمله همین اسراء بود که سرانجام به زندگی عمر خاتمه داد. هر چند بیشتر اسراء با قبول اسلام آزادی خود را به دست می‌آوردند، اما این آزادی محدود بود، زیرا آنها به صورت **موالی عرب** در می‌آمدند، یعنی بردگان آزاد، اما هنوز وابسته‌ای بودند که جزء شهروندان درجه دوم به شمار می‌رفتند.

قبول اسلام از سوی ایرانیان روندی بسیار تدریجی داشت. آهنگ انتشار ایمان تازه برحسب ناحیه و طبقات مختلف جوامعی که در آن ناحیه می‌زیسته‌اند تفاوت داشت. گرویدن به آیین نو جدا از پذیرفتن تعالیم جدید در دین، به معنی تن در دادن به راه و رسم و قوانین جدید و قبول طرز معیشت تازه نیز بوده است. اینکه عامه اهل یک ولایت، چنانکه در باب قزوین روایت کرده‌اند - یکسره و با هم به اسلام گرویده باشند، امری نادر بوده است. با آنکه برخی گروه‌ها نظیر زطها و سیابجه و دسته‌ای از اساوره دیلم یکسره اسلام آورده بودند، با این همه در برخی بلاد خاصه در فارس، جبال و خود دیلم مردم همچنان از قبول استیلا و آیین عرب خودداری می‌کردند و با پرداخت جزیه و خراج همچنان بر آیین سابق خود باقی ماندند. پس از آنکه تمامی ایران به دست اعراب گشوده گشت، امتیازات و بخشودگی‌های آنهایی که اسلام را پذیرفته بودند بیش از کسانی بود که به صورت ذمی باقی ماندند.

هنگامی که دولت ساسانی سقوط کرد، مردمی که بر طبق احکام قرآن «اهل‌الکتاب» خوانده می‌شدند، یعنی یهودیان و مسیحیان می‌توانستند به عنوان اهل ذمه با پرداخت جزیه بر دین سابق خود باقی بمانند. از این گذشته، اسلام آنها را از بیگاری و خدمات لشکری آزاد کرد؛ در صورتی که در گذشته در ایران ناگزیر به انجام اینگونه کارها بودند. حکومت اسلامی به ویژه در روزهای نخست فتوح کمتر از دولت زردشتی بر مسیحیان و یهودیان فشار می‌آورد. در آغاز اصطلاح ذمی تنها به پیروان این دو آئین اطلاق می‌گردید، چون در قرآن خصوصاً از نصاری و یهود به عنوان ذمی نام رفته، بعدها **زردشتیان** نیز مجوس خوانده شدند، گرچه عمر تصمیم داشت که بر آنان سخت گیرد، اما به سابقه آنکه گفته‌اند پیغمبر (ص) از مجوس بحرین جزیه قبول کرده است، آنان نیز در زمره «اهل‌الکتاب» درآمدند.

پیروان دیگر ادیان باستانی نظیر مانویان و مزدکیان از زمان هجوم عرب به ایران میدانی فراختر از روزگار ساسانی برای برپایی مراسم دینی خود یافتند، اما بعدها این آداب به عنوان بدعت و زندقه موقوف گردید. رفتار مسلمانان برحسب سیاست‌های خلفا و نگرش‌های حکام مختلف دگرگونی می‌یافت. در روزهای نخست فتوح هر دو سو گهگاه نقض عهد می‌کردند و پیمان‌هایی را که گمان می‌رفت در میانه‌شان وجود داشت نادیده می‌گرفتند، اما بعد از خلافت عثمان اهل ذمه در عراق و ایران نسبتاً آسوده می‌زیستند.

نحوه برخورد هر یک از اقشار اجتماعی ایران با اعراب و اسلام

اسپهبدان، امراء و افراد برجسته ارتش ساسانی و نیز اشراف نزدیک به دربار سلطنتی، عموماً در مقابل سپاه مسلمین ایستادگی می‌کردند؛ زیرا موجودیت آنها به حکومت ساسانی وابسته بود. پس از پیروزی اعراب در نهاوند، دیگر شاهد نبردهای منظم ارتش ساسانی و سپاه مسلمانان نیستیم، به طور کلی با نابودی سپاه متشکل ساسانی، مقاومت یکپارچه از میان رفت و از آن پس تنها بعضی از سرداران نظامی سرگردان، که در پی احراز مقام و موقعیت گذشته خود بودند، در برخی نقاط، مقاومت‌های بیهوده‌ای علیه اعراب ترتیب دادند. اما برخی سپاهیان از همان ابتدا به سپاه اسلام پیوستند.

سپاه «**سواران**» در ابتدا، سپاهی متشکل از نژاد غیرایرانی بود که یزدگرد آنها را از «سندیان» گرد هم آورد و سپس انبوهی ایرانی نیز به آنان پیوستند و همگی طی شرایطی اسلام آوردند و در محاصره شوشتر با ابوموسی اشعری همراه شدند.

مدافعین قزوین نیز مانند «سواران» بصره اسلام آوردند؛ یعنی شرط کردند به هر کس که خواهند بپیوندند، پس به کوفه رفتند و در آنجا با «زهره بن خویه» هم پیمان شدند. این گروه همان کسانی هستند که بعدها **حمراء دیلم** نام گرفتند.

در نواحی شرقی ایران همچون خراسان، حکام و اشراف محلی، به ویژه دهقانان به دلیل عدم انگیزه مقاومت و نیز حفظ جایگاه اجتماعی و امتیازهای شخصی و نیازشان به اعراب، برای متوقف ساختن حملات اقوام ترک، به سرعت راه مسالمت با مسلمانان را در پیش گرفتند و حتی برای تسلیم مناطق تحت نفوذ خود به ایشان، پیش قدم شدند. مثلاً مرزبان طوس در سال ۲۹ ق به والی بصره و کوفه نامه نوشت و آن دو را به خراسان فراخواند.

با سرکوبی اشراف بزرگ و وابسته به دربار ساسانی، طبقات متوسط اشراف که به طور عمده از دهقانان، مرزبانان و بقایای خاندان‌های کهن بودند، موقعیت بهتر و جایگاه برجسته‌تری یافتند؛ تا آنجا که حتی اصطخری در قرن چهارم هجری از بقایای خاندان‌های کهن، با نام «**اهل‌البیوتات**» (و اسپوهران) در فارس یاد می‌کند.

اسلام آوردن بزرگان، محرک نیرومندی در گرایش عامه مردم به ویژه رعایا به اسلام تلقی می‌شد. در این میان، کشاورزان از آخرین گروه‌های اجتماعی بودند که با اعراب مسلمان ارتباط برقرار کردند؛ زیرا اداره امور آنها از طریق دهقانان رتق و فتق می‌شد.

بخشی دیگر از گروه‌های نسبتاً با نفوذ جامعه ایرانی را **دبیران** و **مستوفیان** تشکیل می‌دادند که با سقوط ساسانیان و سرکوب بزرگان و نیاز اعراب به ایشان برای رتق و فتق امور، تخصص و مهارت خود را در امور اداری در اختیار مسلمانان گذاردند و در نظام اداری جایگاه برجسته‌تری یافتند.

بازرگانان و تجار گروه دیگری بودند که سعی داشتند خود را به شکلی با موقعیت جدید منطبق سازند. اگر چه رسوم مدنی و تجاری اسلام که برخلاف احکام فقهی آیین زرتشت بود بازرگانان را در تنگنای قرار می‌داد، اما با وجود این، تجار که از ثروت حاصل از فتوحات اعراب که به ویژه در عهد اموی بیشتر انگیزه اقتصادی داشت، به واسطه مبادله غنایم و در نتیجه رونق تجارت، بهره‌های فراوانی می‌بردند، نه تنها ایشان را همراهی می‌کردند، بلکه گاهی اوقات تأمین هزینه لشکرکشی اعراب را نیز متقبل می‌شدند.



کارگران زرتشتی که با عنوان نجس و ناپاک تحقیر می‌شدند، آزادی خود را از این فشار روحی، در قبول اسلام می‌دیدند؛ به طور کلی طبقات پایین شهری، نقش مهمی در ایجاد زمینه برای دستیابی به فتوحات صلح‌آمیز و در نتیجه مسلمان شدن جامعه ایرانی داشتند؛ مثلاً در جنگ مداین، راهنمایی و مساعدت یکی از «گبران» بود که مسلمانان را در فتح آنجا توفیق داد. یا در اصفهان با فشار این طبقه بود که پادوسبان و مرزبان منطقه، به رغم تمایل خود، به صلح با اعراب تن در داد.

در نواحی غربی ایران، به خصوص منطقه سواد، به واسطه نفوذ محدود آیین زرتشت، هیچ‌گونه خبری از مواجهه روحانیت زرتشتی با فاتحان مسلمان یا هر نوع تحریک مذهبی دیگر علیه آنها ثبت نشده است. با توجه به گرایش تدریجی مردم ایران به اسلام در قرن اول هجری و با توجه به رونق آیین زرتشتی مدت‌ها پس از سقوط ساسانیان، در برخی نواحی از جمله فارس حتی در قرن چهارم، روحانیون نه چندان برجسته زرتشتی، به حیات اجتماعی - مذهبی خود ادامه دادند، هر چند از میزان نفوذ و جایگاه سیاسی ایشان کاسته می‌شد. در بعضی نقاط همچون اصطخر و سیستان شخصیت‌های مذهبی، همدوش و همراه مرزبان در مجموعه حاکمیت محلی، ابتدا با فاتحان مسلمان جنگ یا مذاکره کرده و در نهایت راه سازش با مسلمانان را در پیش گرفتند.

مالیات و اقسام آن در سرزمین‌های فتح شده

اصولاً میزان و نوع مالیاتی که اعراب از مردم سرزمین‌های فتح‌شده دریافت می‌کردند، به چگونگی فتح آنها بستگی داشت. صرف‌نظر از موارد استثناء، سرزمین‌هایی که توسط مسلمانان تصرف می‌شد، به سه شکل بود:

۱- **اراضی طوع:** زمین‌هایی که مالکان آن به میل خود اسلام آورده بودند.

۲- **اراضی صلح:** زمین‌هایی که ساکنان آن طی معاهده‌ای با دولت اسلامی صلح کرده بودند و اعراب مبلغ توافقی مالیات را دریافت می‌کردند.

۳- **اراضی عنوه:** زمین‌هایی که سپاه اسلام به جنگ تصرف می‌کردند.

اگر مردم یک محل قبل از حمله مسلمین، داوطلبانه مسلمانان می‌شدند، طبق اصول شریعت با آنان مانند مسلمانان رفتار می‌شد و فقط موظف به پرداخت عشریه به زکات بودند. **اراضی عشری** نیز زمین‌های مرده‌ای بود که توسط مسلمین احیاء می‌شد و یا به اراضی مفتوح‌العنوه‌ای که به عنوان اقطاع به برخی از مجاهدین و اعراب واگذار می‌شد، اطلاق می‌گشت. نوع سوم اراضی که **مفتوح‌العنوه** بود، به همراه اراضی دسته دوم، به **اراضی خراجی** معروف شد.

تفاوت‌های جزیه و خراج

دهقانان یا اشرافیت زمیندار عصر ساسانی، در تقسیمات اداری دوره اسلامی نیز به عنوان نمایندگان دولت در مناطق روستایی املاک و اراضی سابق خود را همچنان نگه داشتند. وظیفه اصلی دهقانان جمع خراج از کشاورزان و تحویل آن به بیت‌المال مسلمانان بوده است. البته **خراج** زمین تنها از طبقات وابسته به زمین اخذ می‌گردید و برآوردن میزان سهم هر یک از طبقات روستاییان برعهده دهقان بود. با تأسیس مرکز اداری کوفه در عراق، تقسیم زمین‌ها و اداره نظام خراج‌گیری آغاز شد. فاتحان عرب انتظار داشتند که زمین‌ها را بین خود تقسیم کنند، اما عمر بن خطاب مانع از این کار شد. چرا که اگر قرار بر آن می‌شد که غازیان (مجاهدان، جنگاوران) اسلام در زمین‌های ناحیه سواد که میان آنها تقسیم می‌گردید سکونت گزینند، کار فتوح متوقف می‌گشت و از شمار نیروهای نظامی برای تجهیز پادگان‌های مرزی در برابر طغیان دشمنان کاسته می‌شد. از این رو به دستور عمر، زمین‌های سواد مانند گذشته به کشاورزان و کسانی که این زمینها را در اختیار داشتند واگذار شد. شرایط چنین بود که آنها مثل سابق بابت زمین‌هایشان خراج بپردازند در آغاز تنها از زمین‌هایی خراج می‌گرفتند که در آن غله می‌کاشتند، یا زمین‌هایی که خرما، انگور، زیتون و یونجه در آن، پرورش می‌دادند. چون دیگر محصولات کشاورزی از خراج معاف بود، کشاورزان سعی می‌کردند محصولاتی را در زمین‌های خود کشت کنند که مشمول خراج نگردد؛ در نتیجه گروهی از کشاورزان سواد از زیر پرداخت خراج گریختند. تا آنکه در سال ۲۲ ق، مغیره بن شعبه، والی کوفه نظر خلیفه را بدین امر جلب کرد و تنظیمات جدیدی وضع گردید. از آن پس نه تنها محصولات دیگر هم مشمول مالیات شدند، بلکه بر زمین‌هایی که زیر کشت نبودند نیز خراج بسته شد. گذشته از زمین‌های کشاورزی، املاک دیگری هم وجود داشت که به خاندان شاهی سابق تعلق داشت که صاحبان آنها در جنگ کشته یا ناپدید شده بودند. این گونه زمین‌ها به صورت زمین‌های خالصه یا اگر بتوان گفت «اراضی شاهی» درآمدند، یعنی بخشی از غنایم که جدا از آنچه میان سربازان تقسیم می‌گردید مستقیماً به خلیفه می‌رسید و اعراب آن را **صوافی** می‌گفتند. از اهل ذمه علاوه بر خراج جزیه یا مالیات سرانه نیز اخذ می‌شد. جزیه را از صنعتگران، پیشه‌وران و تمام اهالی شهرها می‌گرفتند. این گزیت یا جزیه در دوره ساسانیان نیز از توده‌های فرو دست گرفته می‌شد اما اشراف، روحانیون، دهقانان و دبیران از پرداخت جزیه معاف بودند. در اسلام این مالیات بنا بر حکم قرآن از ذمیان گرفته می‌شد و قبول اسلام، موجب معافیت از جزیه بود. اما **خراج** مالیات ارضی بود و با مسلمان شدن ذمی تغییری در آن پدید نمی‌آمد، بنابراین مسلمانان از همان آغاز میان جزیه و خراج فرق نهادند.

گردآوری عایدات و حساب دخل و خرج آن موکول به ایجاد یک دیوان یا اداره خزانه‌داری بود و این کار در ایام حکومت مغیره بن شعبه در عراق به راهنمایی یک ایرانی به نام **پیری** یا **پیروز** آغاز گردید. پس از او پسرش **زادان فرخ** مدتی این کار را برعهده گرفت. با گذشت زمانی اندک، عمر دیوان عراق را توسعه داد.

اثرات ورود اسلام به ایران

ورود اسلام به ایران باعث تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی گردید. ولی به این معنی نبود که کاملاً فرهنگ خود را از دست بدهد، بلکه با حفظ آن و جذب اسلام، توانست فرهنگ مخلوط اسلامی - ایرانی به وجود آورد. **اثرات ورود اسلام به ایران را می‌توان چنین برشمرد:**

۱- تقویم طبیعی شمسی ایران را به تقویم هجری با ماه‌های عربی مبدل نمود.

۲- دین زردشت، در برابر دین اسلام برافتاد و قدرت اسلامی در نواحی تسخیر شده به سرعت روبه پیشرفت نهاد.



- ۳- مالیات‌ها جای خود را به زکات و خراج و صدقه‌ها داد.
 - ۴- خط و زبان پهلوی با خط و زبان عربی ممزوج گشت.
 - ۵- برخی از شغل‌ها و حرفه‌ها کاملاً دگرگون گشت و یا از بین رفتند مانند: می‌فروشی، خوک‌بانی و غیره.
 - ۶- در نظام خانواده نیز دگرگونی‌هایی پدید آمد، من جمله ازدواج با محارم، قواعد ارث، حقوق خانواده و غیره.
 - ۷- نظام طبقاتی و امتیاز خانواده‌ها و خاندانها از میان رفت.
 - ۸- احکام قصاص، دیه، سرقت، نفقه، تعدد زوجات، طلاق و آنچه در قوانین مزدیسنا بود کاملاً منسوخ شده و قوانین تازه به جای آن نشست و رایج گردید.
 - ۹- جشن‌های کهن به عنوان رسوم مجوسی منسوخ و عید فطر و عید قربان جای آن‌ها را گرفت.
- درباره علت واقعی سقوط دولت ساسانی دلایل زیر را می‌توان برشمرد:**
- (۱) جدایی شدید طبقات و عدم همکاری میان آنان.
 - (۲) اختلافاتی که در آن روزگار میان پیروان ادیان گوناگون وجود داشت، با تمایل به تقدیرگرایی و اعتقاد به نیروی سرنوشت که ایرانیان را آماده تن در دادن به شکست ساخته بود.
 - (۳) وجود گروه‌های بسیار زرروانی، مانوی، مزدک و نصرانی در ایران که پیروان این آیین‌ها، هرگونه تلاش سازمان یافته برای دفاع از آتشکده‌ها و خاندان ساسانی را بی‌اثر گذاردند.
 - (۴) حرص‌اندوزی و فساد مؤبدان و دخالت آن‌ها در سیاست که سبب بی‌زاری مردم از آن‌ها شده بود.
 - (۵) ضعف حکومت چنان بود که طی چهار سال دست‌کم هشت پادشاه به تخت نشستند، و خزانه دولت تهی شده و آنچه در خزانه بود یکسره خرج آیین‌ها و تشریفات پرتجمل و بیهوده می‌شد.
 - (۶) جنگ‌های بی‌ثمر خسرو دوم و ناتوان کردن حکومت و تضعیف مالیه آن.
 - (۷) ورشکستگی مادی و معنوی طبقه حاکم.
 - (۸) بی‌حفاظ ماندن اسواران سنگین اسلحه ایرانی در برابر اعراب با برچیده شدن بساط امارت حیره.
 - (۹) انگیزه قوی دینی و اعتقادات دین جدید اسلام در برانگیختن هجوم توقف‌ناپذیر تازیان.
 - (۱۰) عامل مهم دستیابی به غنایم چنانکه حضرت محمد (ص) به عربان وعده داده بود و رفع نیازهای اقتصادی.



مدرسایان شریف

فصل دوم

«ایران در زمان حکومت بنی‌امیه»

دوره امویان فتوحات اسلامی در خراسان و ماوراءالنهر ادامه پیدا کرد و سردارانی مثل سعید بن عثمان، زیاد بن ابیه، عبیدالله بن زیاد و قتیبه بن مسلم و یزید بن مهلب در این حدود به نشر اسلام یا به بسط نفوذ و قدرت خلیفه اهتمام نمودند و شهرهای بخارا، گرگانج، چاچ، فرغانه، خوارزم، تخارستان و گرگان را ضمیمه قلمرو امویان کردند.

بنی‌امیه حکومت خود را بر محور سیادت عرب بنا نهاده بودند. ایرانیان و دیگر افراد غیر عرب در سرزمین‌های اسلامی تا حدّ برده و بنده (موالی) تنزل کردند. در برابر ظلم و ستم حکومت اموی، ایرانیان به ستوه آمدند و در هر نهضتی که علیه حکومت اموی به وجود آمد شرکت نمودند.

درسنامه (۱): شرکت موالی در مبارزات ضد اموی و نظام اداری در دوره بنی‌امیه



از جمله گروه‌های شورشی ضد بنی‌امیه که موالی به آن پیوست گروه خوارج بودند. این فرقه غالی (افراطی) معتقد بود که ارتکاب هرگونه گناه کبیره، حتی از سوی خلیفه به منزله بیرون شدن از دین است و مرتکب مثل یک کافر محکوم است. نظرات خوارج درباره عدالت و تمایلی که در تساوی‌طلبی داشتند، سبب گردید که موالی با حسن نظر در این فرقه بنگرند و بارها در شورش‌هایی که خوارج برپا می‌داشتند شرکت کنند.

توافق میان آرمان موالی و دعوی‌های خوارج، انگیزه پیوستن این نیروها را، چنانکه در شورش عبیدالله بن ماحوزه، از رؤسای ازارقه نمایان گردید روشن می‌سازد. در این طغیان گروه زیادی از موالی دست داشتند. روش موالی در پناه جستن از ستم عرب به اردوگاه‌های خوارج و پیوستن به صفوف آن‌ها تا پایان دوره خلافت اموی ادامه داشت. موالی در قیام ابن اشعث نیز نقش بزرگی ایفا کردند. ابن اشعث که از جانب حجاج در زابل امارت داشت، در جنگ‌های فراوان حجاج را شکست داد و در تمام این جنگ‌ها، از سوی شعوبی‌ها و مخصوصاً از روستاییان ایرانی حمایت شد. اما سرانجام در جنگ جماجم پس از صد روز نبرد شکست خورد و دستگیر شد و در بین راه خودکشی نمود. یکی از رهبران موالی فیروز، پس از شکست ابن اشعث، به خراسان فرار کرد و در آن‌جا به دست ابن مهلب اسیر و به نزد حجاج فرستاده شد و زیر شکنجه حجاج جان داد.

موالی همچنین در منازعات شیعه با امویان نیز شرکت می‌جستند، در شورش مختار موالی حضور داشتند. بنابر مشهور، بیست هزار از موالی کوفه که «جند حمراء» خوانده می‌شدند و همه در اصل ایرانی بودند در لشکر مختار درآمدند. اعراب کوفه که مانند شیعیان تا اندازه‌ای جانب مختار را گرفته بودند، از اعتماد کامل او به طبقه موالی خشمگین شده بودند. از این‌رو پشتیبانی از مختار رفته‌رفته فروکش کرد و اعراب به مصعب بن زبیر پیوستند. مصعب پس از شکست دادن و به قتل رساندن مختار، با سخت‌گیری تمام موالی را درهم کوبید. به طوری که به او لقب جزار «خونریز» دادند. به رغم کشتار سنگینی که مصعب از موالی کرد، با خروج زید بن علی، نواده حسین بن علی (ع) بر ضد بنی‌امیه، در سال ۱۲۲ ق طرفداران عمده او موالی بودند. اما دعوت زید بواسطه تردیدهای خود او و عدم تجانس میان یارانش بشکست انجامید. همچنین اندکی بعد، در سال ۱۲۵ ق یحیی بن زید در خراسان بر امویان خروج کرد و در جوزجانان از لشکر نصر بن سیار، والی خراسان شکست خورد و به قتل رسید. پس از مرگ این دو تن عملاً تمامی طرفداران فرق مختلف شیعه به دعوت سّری عباسیان پیوستند.

کج مثال ۱: نبرد «جماجم» بین چه کسانی انجام شد و چه نتیجه‌ای در بر داشت؟

- (۱) ابن مهلب و فیروز - پیروزی ابن مهلب
(۲) ابن مهلب و فیروز - پیروزی فیروز
(۳) ابن اشعث و سپاه حجاج - شکست ابن اشعث
(۴) ابن اشعث و سپاه حجاج - پیروزی ابن اشعث

پاسخ: گزینه «۳» نبرد جماجم میان ابن اشعث و سپاه حجاج انجام شد که در نهایت به شکست ابن اشعث و پیروزی سپاه حجاج انجامید.

مرجه و نومسلمانان

مرجه جریان فکری، اجتماعی بود که در سراسر دوران اموی در عرصه اندیشه و سیاست نقش فعالی ایفا نمود و مدارا و تساهل از ویژگی‌های برجسته آن محسوب می‌شد. هر چند برخی از پیروان این گروه به بازوهای فکری امویان بدل شدند و با تفکیک ایمان از عمل به تطهیر فاسقین از جمله امویان و عمالشان پرداختند، اما تعریفشان از ایمان که آن را تا سرحد اقرار به زبان محدود ساخته بود، باعث شد که برخی از آنان در عصر اموی، به واسطه دفاع از



حقوق نومسلمانان، رو در روی عمال اموی قرار گیرند. یکی از شورش‌های مرجئه، شورش ابوالصیدا صالح‌بن طریف بود. وی نسبت به اخذ جزیه از نومسلمانان توسط اشرف‌بن عبدالله اعتراض کرد و هزاران نومسلمان به او پیوستند، اما این شورش شکست خورد. دیگر شورش حارث‌بن سریج است که علیه حاکم اموی خراسان شورش کرد و سرانجام به تحریک نصرین‌سیار به قتل رسید. بازوی عقیدتی قیام وی، «جهم‌بن صفوان» بود که همانند او عقاید مرجئی داشت. پیروان حارث پس از قتل او و جهم‌بن صفوان دچار پراکندگی شده و اغلب به جنبش عباسیان به رهبری ابومسلم پیوستند.

نهیض شعوبیه

بزرگ‌ترین نهضتی که منجر به انقراض دولت و سیادت عرب در ایران شد، نهیض شعوبیه بود. این نهیض از اوایل قرن دوم هجری و بلکه پیش از آن شروع و دنباله آن تا قرن ششم هجری کشیده شد. بسیاری از دانشمندان مشهور و شاعران و نویسندگان و امرا و وزرای بزرگ دارای عقیده شعوبی بودند. از آن جمله می‌توان، اسماعیل‌بن یسار نسائی، بشار بن برد طخارستانی، ابوثواس حکمی، ابراهیم بن ممشار اصفهانی، ابوالحسن مهیار دیلمی و عبدالله بن مقفع را نام برد. از عهد اموی به بعد سه مسلک و عقیده مهم در میان مسلمانان به وجود آمد که عبارتند از:

۱- برتری عرب بر همه ملت‌ها و اقوام جهان (اهل‌التفضیل) ۲- مساوات و برابری ملت‌های جهان با یکدیگر (اهل‌التسویه) ۳- برتری عجم بر عرب و تحقیر آنان (نهیض شعوبیه).

در واپسین روزهای خلافت اموی، حدود سال ۱۲۹ ق، به آفرید در خواف نیشابور خروج کرد و کتابی به فارسی بر پیروان خود آورد. او تلاش کرده بود تا میان تعلیم زردشت و اسلام سازشی پدید آورد. خیزش به آفرید توسط ابومسلم خراسانی و تا اندازه‌ای به تحریک موبدان زردشتی در خون فرو نشست.

نظام اداری در دوره بنی‌امیه

قدرت بنی‌امیه بر اشراف و قبایل عرب تکیه داشت. با فتح ایران بزرگان عرب صاحب زمین و مال فراوان شدند، اما از زندگی چادرنشینی آباء و اجداد خود دست نکشیدند. اعیان و اشراف قبایل در املاک خود از ایرانیان استفاده‌های فراوان می‌بردند و به اصطلاح، نتیجه کار و کوشش طبقه زحمتکش عاید این دسته می‌گردید و چون این دسته در صدر دولت قرار داشتند، در حقیقت بار سنگین دولتی خلافت به دوش مردم زحمتکش می‌افتاد و به این ترتیب دگرگونی بزرگی در اداره کشورهای اسلامی به وجود آمد.

اعراب فاتح، برای اداره یک ملت بزرگ فاقد تجربه و مأموران کاردان بودند. ناگزیر نظامات سنن سیاسی و اداری باستانی ایران را پذیرفتند حکام عرب سعی داشتند، نفوذ خود را زیادتر کنند و از مردمان سرزمین‌های مفتوحه مالیات بگیرند و از فرمانروایان تحت نفوذ خود خراج دریافت نمایند. حکام بنی‌امیه غالباً به دستور خلفا، برای تحصیل پول و تأمین مخارج سنگین دربار، به مردم ظلم و ستم فراوان می‌نمودند. به عنوان مثال، دهقانان طبرستان در زمان سلیمان‌بن عبدالملک اموی به دلیل ظلم و ستم یزیدین مهلب، سردار اموی، دست به شورش زدند. خراسان قلب شورش و نهیض‌های ملی بود؛ زیرا خراج خراسان، بالغ بر نصف خراج کل سرزمین‌های خلافت بود و موقعیت جغرافیایی و دور بودن خراسان از مرکز خلافت اموی، امکان لشکرکشی خلیفه و سرکوبی قیام‌های مردم را دشوار می‌ساخت.

در خراسان کار جمع خراج بر عهده کدخدایان بود که آن را با مساعی مقامات مذهبی محل به انجام می‌رساندند.

کج مثال ۲: در روزهای آخر خلافت اموی چه کسی متولی گردآوری خراج از مجوس خراسان بود؟

- (۱) اسدبن عبدالله (۲) بهرام سیس (۳) صالح‌بن عبدالرحمن (۴) قتیبه بن مسلم

پاسخ: گزینه «۲» بهرام سیس در روزهای آخر خلافت اموی متولی گردآوری خراج از مجوس خراسان بود.

گردآوری مالیات

منابع مالی دولت اموی، همان منابعی بود که از زمان خلیفه دوم و پس از گسترش فتوحات، در دسترس حکومت قرار گرفته بود. عمده‌ترین درآمدها، درآمد خراج و جزیه بود. برای گردآوری خراج، دیوانی در عراق پدید آمد. در این دیوان، اطلاعاتی درباره مناطقی که می‌بایست خراج پرداخت کنند و مبالغی که باید پرداخت شود آمده بود. این دیوان در اصل اداره خزانه‌داری حکومت بود. تا زمان عبدالملک بن مروان، دیوان عراق را ایرانیان اداره می‌کردند؛ به طور یقین، تجربه دیوان عراق برگرفته از پیشینه دیوان ایرانی و ساسانی بوده است تا آن زمان تنظیم دیوان در عراق، به زبان پهلوی بود. حجاج که خوی عربی‌گری داشت، مصمم شد تا زبان دیوان را در همه نقاط به عربی برگرداند. دیوان مزبور در اختیار زادن فرخ بود که پس از کشته شدن وی، به دست صالح بن عبدالرحمن که به فارسی و عربی تسلط داشت افتاد. حجاج وی را مأمور ترجمه کرد. بدین ترتیب دیوان را از زبان پارسی به زبان عربی تغییر داد. با گرویدن ایرانیان به اسلام از درآمد جزیه کم شد از این رو حجاج دستور داد از نومسلمانان جزیه دریافت کنند. تنها در مدت کوتاه خلافت عمر بن عبدالعزیز از این عمل خلاف شرع جلوگیری شد. که پس از او بار دیگر ادامه یافت. در ابتدا که اعراب به ایران تاختند، کوفه مرکز گردآوری مالیات آذربایجان و جبال (ماد سابق) شد و بصره مرکز مالیات خوزستان و فارس و کرمان و سیستان و خراسان محسوب می‌شد. با به قدرت رسیدن امویان بیشتر عربان بصره در مرو مستقر شدند و این شهر مرکز گردآوری مالیات شد. هرگاه سپاه اسلام در شهری در نجد ایران مستقر می‌شدند، فرماندهی سپاه با یک امیر عرب بود و گردآوری مالیات را می‌توانست یک دهقان غیر مسلمان تصدی کند یا یک عامل مسلمان یا آنکه این هر دو در یک تن جمع شود. سرانجام هم نماینده شرع اسلام مقامی بود به نام قاضی. این سه پایگاه سپاهی و مالیاتی و شرعی اساس حکومت اسلامی در مشرق بودند. ولی به غیر از قاضی بقیه لازم نبود که مسلمان باشند.

کج مثال ۳: با به قدرت رسیدن امویان کدام ناحیه مرکز گردآوری مالیات شد؟

- (۱) بصره (۲) کوفه (۳) خوزستان (۴) مرو

پاسخ: گزینه «۴» با به قدرت رسیدن امویان بیشتر عربان بصره، در مرو مستقر شدند و این شهر مرکز گردآوری مالیات شد.



مدرسایان شریف

فصل سوم

«ایران در زمان حکومت عباسیان»

درسنامه (۱): آغاز به کار عباسیان و شورش‌های ضد عباسی در ایران



خراسان مرکز دعوت عباسی در شرق

به دنبال سقوط دولت عرب‌گرای اموی، دولت عباسی که نوعی دولت عربی - ایرانی بود روی کار آمد. جاحظ، ادیب و دانشمند قرن سوم هجری در این خصوص می‌نویسد: «دولت اموی، دولت عربی، اعرابی بود و دولت عباسی، دولت عجمی خراسانی.» اگرچه دولت عباسی مدعی بود که دولتی به‌راستی اسلامی است، اما این دولت برای سربازان سپاه خراسان که **ابناءالدوله** خوانده می‌شدند، برتری قائل بود، به طوری که فرزندان‌شان نیز این امتیاز را به ارث بردند.

دعوت اصلی عباسیان با رهبری **محمد بن علی** آغاز و برای تبلیغ دعوت، خراسان انتخاب شد. این محیط به دلایل مختلف آمادگی بیشتری برای دعوت عباسیان داشت. نخست آن که از دمشق مرکز خلافت اموی بسیار دور بود و از این جهت نمی‌توانستند نظارت مستقیم بر آن داشته باشند؛ یا به سرعت سپاهی بدان سوی روانه کنند. دیگر آن که **کوفه**، شهری شیعه مذهب بود که سخت به علویان اعتقاد داشت و با داشتن گرایش علوی، نمی‌توانست از عباسیان طرفداری کند. همین‌طور **حجاز**، نه از نظر جمعیت و نیروی انسانی و اقتصادی کشش داشت و نه از نظر مذهبی گرایش علوی یا عباسی را بر می‌تافت، حجاز مذهبی میانه داشت که نه اموی بود و نه شیعه؛ بلکه بیشتر هوادار مشی خلیفه اول و دوم بود. **شام** هم از اصل زمینه نداشت؛ زیرا مرکز حکومت اموی بود و مردمانش هم سخت علاقه‌مند به این حکومت، در این صورت باید نقطه دوری انتخاب می‌شد که همان **خراسان** بود.

خراسان در روزگار امویان، از مناطق مهاجرپذیری بود که قبایل عربی از هر نقطه بدان سوی آمده بودند. این مهاجران، از دو طایفه **ربیع** و **مضر** بودند و نسبت به هم سخت دشمنی داشتند. اختلاف‌های قبیله‌ای خراسان را صحنه نزاع‌ها و کشمکش‌های طولانی کرده بود. افزون بر آن، ایرانیان این نقطه هم شدیداً مورد آزار امویان و ناراضی بودند. آنها، به رغم پذیرش اسلام، محکوم به پرداخت جزیه بودند. دلیلش هم آن بود که امویان اسلام آوردن آنها را نمی‌پذیرفتند. طبیعی بود که تبعیض‌های اعمال شده از طرف امویان بر ضد ایرانی‌ها که از آن با نام عجم یاد می‌شد، مردم را برای حمایت از جنبش‌های مخالف امویان آماده کرده بود.

نکته دیگری که درباره خراسان صادق است آن که این خطه، شورش خیز بود. در تمام دوران اموی، کار خراسان با مشکل مواجه بود و از جهت نصب یک والی که مورد اعتماد و حمایت همه گروه‌ها باشد، مسأله داشت.

عباسیان در سال ۱۰۹ ق شخصی را به نام **عمار بن یزید** معروف به **خدائش** برای تبلیغ دعوتشان به خراسان اعزام کردند. او پس از مدتی تلاش، در آن‌جا تحت تأثیر اندیشه‌های الحادی برخی از فرقه‌های منحرف قرار گرفت. امویان در سال ۱۱۸ ق او را دستگیر کرده و به قتل رساندند. بعد از **محمد بن علی** فرزندش **ابراهیم امام**، رهبری دعوت را برعهده گرفت. مرکز استقرار او شهر **حُمَیمه** در شام، در سر راه کاروان‌های حج بود. در این دوره هنوز عباسیان دعوت مستقل خویش را ظاهر نکرده بودند. شعار آنها **الرضامن آل محمد (ص)** بود. مردم به سوی اهل بیت پیامبر (ص) دعوت می‌شدند و تصورشان بر این بود که قرار است فردی علوی سر کار آید. زیرا علل اصلی نارضایتی نهضت عباسیان بی‌اعتنایی به مقررات اسلامی از طرف خلفا و پیروانشان، و دیگری استیلا و ترجیح اشراف عرب بود. بنابراین هنگامی که نفوذ خلافت دمشق در نتیجه اختلافات و کشمکش‌های داخلی عملاً در خراسان از بین رفت، تمام شرایط و مقدمات سقوط و اضمحلال امویان آماده گشت.

جهت اشاعه دعوت عباسی **ابراهیم امام**، **ابومسلم خراسانی** را به خراسان اعزام کرد. قرار بود وی در خراسان با **سلیمان بن کثیر** همکاری کند، اما به سرعت بر اوضاع مسلط شد و رهبری دعوت را در خراسان به دست گرفت. شعار دعوت عباسی این بود: عمل به کتاب خدا و سنت رسول (ص)، اطاعت از **الرضامن اهل بیت رسول الله (ص)**، اطاعت کامل از **والیان**.

قیام ابومسلم

عنصر اصلی در دعوت عباسی، **ابومسلم خراسانی** بود. بیشتر منابع، او را ایرانی دانسته و آن چنان که از این نقل‌ها بر می‌آید نخست بار پدرش مسلمان شد و نام عثمان را برگزید. خود وی نیز هر نامی داشته، در زمانی که کار رهبری دعوت عباسی را آغاز کرده، کنیه **ابومسلم** و نام **عبدالرحمن بن مسلم** را انتخاب کرده است. بنابراین وی از موالی و یا وابسته به هیچ طایفه عربی نبوده است. این مسئله برای ایرانیان می‌توانست جاذبه خاصی داشته باشد. پس از آن که **ابومسلم** در خانه **سلیمان بن کثیر** در روستای **سفیدنج** نزدیک مرو دعوت عباسیان را آشکار کرد، به همراه **سلیمان بن کثیر** و دیگر همدستانش

جامه‌های سیاه پوشیدند و در طی یک شب اهالی شصت روستای مجاور همه جامه سیاه کرده و با چوب‌دستی‌هایشان که **کافر کوب** می‌خواندند بر خران خویش بانگ می‌زدند و مروان خطاب می‌کردند، از آن جهت که مروان لقب حمار داشت. اکثر این مردم، روستاییان کشاورز، پیشه‌وران و دیگر اقتشار موالی بودند که اعراب آن‌ها را به طعنه **سراج‌زادگان** می‌خواندند به کنایه از پیشینه سابق ابومسلم که سراجی بود. پس از آن‌که کار ابومسلم بالا گرفت، به روستای **ماخوان** که بزرگ‌تر از سفیدنج بود نقل مکان کرد. ابومسلم با تحکیم موقعیتش در شمال شرق خراسان، قحطبه‌بن شیبیب طایی را به تعقیب نصرین سیار، حاکم خراسان فرستاد که به نیشابور گریخته بود.

با مرگ نصرین سیار در سال ۱۳۱ ق، ابومسلم بر تمامی دشمنانش در خراسان غلبه نمود و محیط خراسان جهت پذیرش خلیفه جدید عباسی آماده شد. در این زمان، ابومسلم با آمدن **عبدالله بن معاویه**، نواده جعفر بن ابی‌طالب که به خراسان پناه آورده بود روبه‌رو شد. وی مدعی امارت و خلافت بود. ابومسلم او را به قتل رساند و نشان داد که تنها عباسیان را به رسمیت می‌شناسد. وی پس از به قدرت رسیدن عباسیان، در بخارا با شورش **شریک بن شیخ مهری** که بر مذهب تشیع علوی و نه عباسی بود، روبه‌رو شد. وی با خشونت هرچه تمام‌تر شورش وی را فرونشاند. شورش ابومسلم در خراسان، پای ایرانیان را که از سال‌ها قبل به عنوان موالی در سیاست باز شده بود، بیش از پیش به سیاست کشاند. قحطبه سردار ابومسلم در جنگ مهم زاب در سال ۱۳۱ ق مروان حکم را شکست و به حکومت امویان خاتمه داده شد.

استقرار حکومت عباسیان که با خون ایرانیان استوار گردیده بود، آرزوها و امیدهای توده مردم را در ایجاد یک عدالت اجتماعی تحقق بخشید. سیاست‌های ضد ایرانی و ضد بشری عباسیان خیلی زود ابومسلم و پیروانش به اشتباهشان پی بردند. پس از آن‌که ابوجعفر، با لقب **منصور** به خلافت عباسی دست یافت، ابومسلم را به قتل رساند. با قتل ابومسلم، او در نظر بسیاری از ایرانیان، به صورت اسطوره و وجودی برتر از بشر و نجات‌دهنده جلوه نمود. بسیاری از گروه‌ها به جاودانگی و زنده بودن ابومسلم و به رجعت دوباره او معتقد بودند. دسته‌ای به نام **رزامیه**، در مرو، امامت را پس از سفاح، حق ابومسلم می‌شمردند. شعبه‌ای از ایشان که به **ابومسلمیه** یا **برکوکیه**، شهرت یافتند، با بیان این نظر که روح خداوند در ابومسلم حلول کرده، او را تا حد و مرتبه خدایی رسانده و او را از فرشتگان بالاتر می‌دانستند. به هر حال، بعد از کشته شدن ابومسلم، در خراسان و حتی در جبال آذربایجان، بسیاری از مقاومت‌های ضد عباسی که به وسیله ایرانیان پدید آمد یا عنوان خون‌خواهی او را داشت یا به نحوی با نام و خاطره او مربوط بود.

اهمیت ابومسلم خراسانی به عنوان حلقه اتصال زنده میان حکومت مرکزی که در شرف پیدایی بود و ولایتی که قدرت مرکزی نفرات نظامی و پرشورترین طرفدارانش را از آنجا گردآورده بود هنگامی آشکار گردید که خراسان به دنبال قتل او دستخوش انقلابات پی‌در پی شد.

شورش‌های ضد عباسی در خراسان

شورش سنباد: نخستین این انقلابات، **خروج سنباد** در سال ۱۳۸ ق بود. این شورش از آن جهت که موج مخالفت با عباسیان را به بیرون از خراسان هدایت کرد، اهمیت بسیاری دارد. **سنباد** یکی از توانگران نیشابور بود، او در حالیکه خزانه ابومسلم را در دست داشت بر ری دست یافت و زرتشتیان آن دیار و طبرستان و مردم قومس را به خون‌خواهی ابومسلم فراخواند. منصور عباسی، **جَهْوَر بن المرار العجلی** را با سپاهی از مردم خوزستان و فارس و عشایر عجلی به مقابله با سنباد فرستاد. در نبرد چهار روزه، سنباد شکست خورد و از میدان گریخت تا به اسپهبد خورشید در طبرستان پناه جوید. خورشید پسرعموی خود، توس، را با هدایای بسیار به استقبال او فرستاد؛ اما سنباد با ناسپاسی خشم توس را برانگیخت تا این‌که در فرصتی مناسب سنباد را به قتل رساند.

شورش اسحاق ترک: شورش دیگری که در سال ۱۴۰ ق در ماوراءالنهر رخ داد، **شورش اسحاق ترک** بود. وی از نزدیکان ابومسلم خراسانی بود و پس از کشته شدن او به ماوراءالنهر گریخت و به همین دلیل ترک شهرت یافت. والی خراسان را دستگیر و به قتل رساند. یکی از باورهای وی آن بود که ابومسلم زنده است و به زودی قیام خواهد کرد. پیروان وی را **مسلمیه**، **خرمدینیه** می‌گویند.

راوندیه: یکی از مهم‌ترین جنبش‌هایی که با یاد ابومسلم و برای خون‌خواهی او شکل گرفت **جنبش راوندیه** بود که تعالیم و مبانی شگفت‌آوری داشت؛ زیرا این گروه در حالی که ظاهراً از علاقه به منصور عباسی دم می‌زدند، در واقع درصدد هلاک کردن او بودند. اینان که بیشتر اهل خراسان بودند، می‌خواستند منصور را غافل گیر کنند و به قتل رسانند. راوندیه درباره ابومسلم سخنانی اغراق‌آمیز می‌گفتند، مثلاً یکی از رهبران ایشان به نام **أَبَلَق**، اعتقاد داشت که همان روح خدایی که در عیسی بن مریم دمیده شد، به علی (ع) و پس از او از طریق فرزندانش به ابراهیم امام رسیده و سرانجام در ابومسلم حلول یافته است و بنابراین، اینان همه از جمله خدایانند. راوندیه درصدد آن بودند که با عنوان انتقام خون ابومسلم و بهره‌گیری از دیگر گروه‌های ناراضی حق خود را به دست آورند؛ از این‌رو در هر شورش که بر ضد عباسیان به وجود آمد شرکت کردند.

قیام استادسیس: مقاومت خونین، اما کوتاه دیگری که در خراسان روی داد **قیام استادسیس** بود که هرچند با نام و خاطره ابومسلم مربوط نبود، اما ظاهراً عده قابل ملاحظه‌ای از هواخواهان ابومسلم به وی پیوسته بودند. شورش استادسیس، نوعی شورش ضد خلیفه، ضد عرب، و حتی ضد اسلام بود. او در دوره امارت **اسدبن عبدالله** خروج کرد. خود او، که داعیه احیا و ادامه آیین به‌آفرید را داشت نسبت به ابومسلم که به‌آفرید به اشارت او کشته شده بود علاقه‌ی اظهار نمی‌کرد. بیشتر بارانش، از مزدبستان حوالی بادغیس و هرات بودند که از جانب مزدبستان سیستان هم حمایت می‌شدند. برای سرکوب وی ابوعون از سوی مهدی فرستاده شد. سپاه ابوعون در حوالی بادغیس شکست سختی بر آن‌ها وارد کرد. استادسیس تسلیم و به بغداد فرستاده شد و او در آن‌جا به حکم منصور کشته شد. (۱۵۱ ق)

خروج هاشم بن حکیم معروف به المقنع: پیامبر نقابدار که خراسان و ماوراءالنهر را بر ضد خلیفه عباسی برانگیخت، همچنان با نام و با خاطره ابومسلم مربوط بود. در این قیام غیر از فرقه‌های غلاة و هواخواهان ابومسلم، عناصر مجوسی و مزدکی هم نقش فعال داشتند. خروج المقنع در دوران امارت **حمیدبن قحطبه** روی داد و از مرو تا سغد و بخارا توسعه یافت. **مقنع** در دهی به نام کازه از توابع مرو به دنیا آمد. نام اصلی‌اش عطاء یا هاشم بن حکیم بود و چون همواره چهره خویش را با نقابی از ابریشم سبز با روپوشی زرین می‌پوشانید، مقنع لقب یافت. مهدی عباسی، حمیدبن قحطبه، امیر خراسان، را مأمور دفع مقنع کرد. حمید مأمورانی برای دستگیری مقنع فرستاد؛ اما او به سلامت از مرو گریخت و از جیحون گذشت و در نزدیکی کش - که پیروان بسیاری در آن‌جا داشت - در دژ سنم واقع در رشته کوه‌های کنار دره زرافشان پناه گرفت. سرانجام سعید حرثی که امیر هرات و جنگاوری کارآزموده بود، قلعه سنم را به محاصره گرفت.



چون محاصره به طول انجامید، مقنع و دیگر یارانش دریافتند که مقاومت بی‌پایه است و به خودکشی دسته جمعی اقدام کردند. المقنع در جهت تأیید دعاوی خود ماه نخب را اختراع کرد به طوری که طلوع و غروب آن در حوالی همان قلعه از درون یک چاه آب بیرون می‌آمد و بالا می‌گرفت و در همان چاه ناپدید می‌شد. قیام مقنع به سپیدجامگان هم معروف است.

کج مثال ۱: ابومسلم دعوت عباسیان را در کجا آشکار نمود؟

- (۱) روستای ماخوان
(۲) روستای سفیدنج
(۳) خانه قحطبه بن طایبی
(۴) روستای ماخوان، خانه سلیمان بن کثیر

پاسخ: گزینه «۲» ابومسلم پس از اقامت در روستای سفیدنج دعوت عباسیان را آشکار نمود.

شورش‌های ضد عباسی در ایران

شورش حمزه آذرک: هارون پنجمین خلیفه عباسی در سال‌های آخر خلافتش با شورش حمزه آذرک خارجی مواجه شد. حمزه، دهقانی ایرانی و از یاران حُصین خارجی بود و پس از مرگ حُصین با کشتن یکی از کارگزاران زورگوی عباسی، شهرت بسیار یافت و با کمک گروهی از خوارج سیستان در سال ۱۷۹ ق علم شورش برافراشت.

حمزه نبرد با حاکم ظالم را واجب می‌دانست و در این راه حتی از کشتن کودکان آنان ابایی نداشت؛ زیرا آنان را به سبب کفر پدر و مادرشان گرفتار آتش دوزخ می‌دانست. از همین روی، یک بار به مدرسه‌ای نزدیک پوشنگ درآمد و سی کودک و معلمشان را به قتل رساند. حمزه به سال ۱۸۲ ق سپاه علی‌بن عیسی بن ماهان را شکست داد. هارون خود به شخصه به خراسان آمد و خود را آماده جنگ با خوارج و دیگر شورشیان خراسان کرد، اما مرگ امانش نداد و حمزه همچنان به کار خود ادامه داد تا آن‌که در زمان خلافت مأمون به سال ۲۱۳ ق دیده از جهان فروبست.

شورش رافع بن لیث: ناحیه خراسان از زمان ولایت‌داری علی بن عیسی بن ماهان به صحنه فتنه‌های خونین تبدیل شد، زیرا علی بن عیسی ستمگری بی‌پاک بود. اهل خراسان که از دادرسی خلیفه ناامید شده بودند، سر به شورش برداشتند و رافع بن لیث، نواده نصر بن سیار را به پیشوایی خود برگزیدند. چون خطر شورشیان افزایش یافت، هارون، هرثمه بن عیین را به ظاهر برای کمک به علی بن عیسی، ولی در واقع برای دفع شر او به مرو فرستاد. هرثمه بن عیین نیز نتوانست اقدام مهمی در زمینه دفع شورشیان انجام دهد تا این‌که سرکوب آشوب رافع و پیروانش به زمان مأمون موکول شد.

نهضت خرم‌دینان: دو نهضت بزرگ ضد عربی و ضد عباسی در پی هم در آذربایجان و سپس در طبرستان شکل گرفت که مثل آشوب‌های خراسان و ماوراءالنهر مدت‌ها مایه دل‌نگرانی دو خلیفه معروف عباسی گشت. **نهضت خرم‌دینان** یا سرخ جامگان در آذربایجان و **قیام مازیار** در طبرستان، که به ترتیب مأمون هفتمین خلیفه و معتصم هشتمین خلیفه عباسی با آن‌ها درگیر شدند. جنبش خرم‌دینان در تاریخ ایران غالباً با نام **بابک خرم‌دین** همراه است در صورتی که قبل از او، جاوید بن سهل، با سعی و اهتمام بسیار آن را از صورت یک شاخه از آیین مزدکی به صورت یک حرکت مقاومت ضد عربی و ضد خلافت درآورده بود. بابک به زودی در تمام آذربایجان موجب وحشت عام شد خلیفه دفع بابک را از **یحیی بن معاذ** والی ارمنستان به جد خواستار شد. اما او از عهده دفع بابک برنیامد. شورش خرم‌دینان از آذربایجان به جبال و نواحی اصفهان هم که خاستگاه دیرینه این فرقه بود سرایت کرد. این بار خلیفه، افشین اشروسنه، خیزدین کاوس را مأمور دفع بابک کرد.

سرانجام افشین قلعه بد را که بابک سال‌ها در آن مقاومت کرده بود با حيله تصرف کرد و بابک به امید یاری به ارمنستان گریخت اما شاهزاده ارمنستان (سهل بن سنباد) که به او پناه داده بود با اصرار فرستادگان خلیفه او را تسلیم دشمنان کرد، بابک را به سامرا تخت‌گاه خلیفه فرستادند، در آنجا بابک کشته شد.

شورش مازیار: این شورش در راستای شورش بابک و شورش‌های خراسان رخ داد. این نهضت که شاهزاده طبرستان بدان دامن زد تا حدی تحت تأثیر نهضت بابک فراهم شده بود و در واقع یک نهضت روستایی، ضد عربی بود. مازیار بن قارن شاهزاده محلی طبرستان و وارث حکومت قسمتی از جبال آن نواحی بود که کوه قارن خوانده می‌شد. مازیار با قطع رابطه با والی خراسان، در واقع نسبت به دیوان خلیفه و سازمان مالی و اداری او به طور غیررسمی اعلام عصیان کرد و خراسان و بغداد را بر ضد خود برانگیخت.

معتصم عباسی، **عبدالله بن طاهر** فرمانروای خراسان را، که نهضت تا حدی به مخالفت با او آغاز شده بود، مأمور دفع آن کرد. مازیار با خیانت برادرش کوهیار که با طاهریان ارتباط برقرار کرده بود بدون جنگ به چنگ دشمن افتاد و شورش مازیار و سرخ علمان به شدت منکوب شد. او را با تشریفات خاص، و البته شامل انواع تحقیر و تمسخر به سامرا فرستادند و چون به عنوان مرتد تلقی می‌شد محکوم به اعدام شد. پس از مدتی افشین هم به جرم همدست بودن با مازیار و ترس خلیفه از قدرت او و به اتهام ارتداد و خیانت به اعدام محکوم شد.

اوج نفوذ و استیلای ایرانیان در زمان هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۰ ق) بود. هارون که با کمک و یاری خاندان **برمک** به خلافت رسیده بود، عمیقاً خود را مدیون این خاندان می‌دانست و بدین‌خاطر دست آنان را در امور باز گذاشت و بالاترین مناصب دولت عباسی را به آنان واگذار کرد. با این همه، حکومت عباسی ریشه نفوذ اعراب را کاملاً قطع نکرد و اعراب در آن زمان هنوز پاره‌ای از امور سیاسی را در اختیار داشتند. بنابراین ضمن دشمنی با ایرانیان همواره می‌کوشیدند تا به انواع تدابیر آنان را از صحنه قدرت برانند و جانشین آنان شوند؛ چنان‌که بنی‌قحطبه از دشمنان سرسخت آل برمک بودند. علی بن عیسی بن ماهان نیز هارون الرشید را از مهر خراسانیان نسبت به خاندان برمک بیمناک ساخت. این دسیسه‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها سرانجام سبب شد که خلفای عباسی از ایرانیان بیمناک شوند و خدمات آنان را نادیده بگیرند. تا آن‌جا که سفاح در آغاز برپایی دولت عباسی، **ابوسلمه خَلال** را به قتل رسانید (۱۳۲ ق) منصور، **ابومسلم** را کشت (۱۳۷ ق) و هارون الرشید دودمان **برمکیان** را برانداخت و مأمون، **خاندان سهل** را از میان برداشت.

خلافت عباسی علاوه بر دفع شورش‌های متعدد به تعقیب و کشتار زنداقه نیز اهتمام ورزید. چنانکه منصور عباسی، **عبدالله بن المقفع** منشی بلیغ ایرانی که کتاب کلیله و دمنه و خداینامه را از پهلوی به عربی ترجمه کرده بود به اتهام زنداقه بودن به قتل رساند.

ایرانیان که چنین دیدند، از بنی‌عباس نومید گشتند و آهنگ کسب استقلال و جدایی از قلمرو عباسی کردند. این اندیشه هم‌زمان با خلافت مأمون شدت یافت تا آن‌که طاهر ذوالیمینین که ایرانی‌نژاد و فارسی زبان بود به سال ۲۰۷ ق در خراسان علم استقلال برافراشت.